

برداشتی از تفسیر المیزان آیات ۴۹ تا ۹۳ بقره

آیات ۴۹ تا ۵۱

وَ إِذْ نَجَّيْنَاكُمْ مِّنْ ءَالِ فِرْعَوْنَ يَسُومُونَكُم سَوَاءَ الْعَذَابِ يُذَبْحُونَ أَبْنَاءَكُمْ وَيَسْتَحْيُونَ نِسَاءَكُمْ وَ فِي ذَلِكُمْ بَلَاءٌ مِّن رَّبِّكُمْ عَظِيمٌ (۴۹)

وَ إِذْ فَرَقْنَا بِكُم الْبَحْرَ فَأَنْجَيْنَاكُمْ وَ أَغْرَقْنَا ءَالَ فِرْعَوْنَ وَ أَنْتُمْ تَنْظُرُونَ (۵۰)

وَ إِذْ وَعَدْنَا مُوسَىٰ أَرْبَعِينَ لَيْلَةً ثُمَّ اتَّخَذْتُمُ الْعِجْلَ مِن بَعْدِهِ وَ أَنْتُمْ ظَالِمُونَ (۵۱)

(و یستحیون نسائکم) الخ ، یعنی زنان شما را نمی کشتند، و برای خدمتگذاری و کلفتی خود زنده نگه میداشتند، و آنانرا مانند پسران شما نمی کشتند، پس کلمه (استحیاء) بمعنای طلب حیا است ، ممکن هم هست معنای آن این باشد که با زنان شما کارهایی می کردند، که حیاء و شرم از ایشان برود، و معنای (یسومونکم) ... (تکلیف می کنند شما را یا میرنجانند شما را بعذاب سخت) می باشد.

((و اذ فرقنا بکم ... کلمه فرق بمعنای تفرقه است ، که در مقابل جمع بکار می رود، همچنانکه کلمه (فصل) در مقابل وصل است ، و (فرق در دریا) بمعنای ایجاد شکافی در آنست ، و حرف (با) در کلمه (بکم) بای سببیت ، و یا ملابسه است ، که اگر سببیت باشد، معنایش این میشود: که ما دریا را بخاطر نجات شما باز کردیم ، و اگر ملابسه باشد، معنا این میشود: که ما دریا را برای مباشرت شما در دخول دریا، شکافتیم ، و باز کردیم .

و اذ واعدنا موسی اربعین لیلۃ خدایتعالی داستان میقات چهل روزه موسی را در سوره اعراف نقل کرده ، آنجا که می فرماید: (و واعدنا موسی ثلاثین لیلۃ ، و اءتمناها بعشر، فتم میقات ربه اربعین لیلۃ) ، (ما با موسی سی شب قرار گذاشتیم ، و سپس آنرا چهل شب تمام کردیم) ، پس اگر در آیه مورد بحث از همان اول می فرماید چهل شب قرار گذاشتیم ، یا از باب تغلیب است ، و یا آنکه ده روزه آخری بیک قراردادی دیگر قرار شده ، پس چهل شب مجموع دو قرارداد است ، همچنانکه روایات نیز این را میگوید.

وَ إِذْ قَالَ مُوسَىٰ لِقَوْمِهِ يَاقَوْمِ إِنَّكُمْ ظَلَمْتُمْ أَنفُسَكُمْ بِاتِّخَاذِكُمُ الْعِجْلَ فَتُوبُوا إِلَىٰ بَارِئِكُمْ فَاقْتُلُوا أَنفُسَكُمْ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ عِنْدَ بَارِئِكُمْ فَتَابَ عَلَيْكُمْ إِنَّهُ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ (۵۴)

((فتوبوا الی بارئکم ... کلمه (باری ء) از اسماء حسناى خداست ، همچنانکه در آیه : (هو الله ، الخالق الباری ء، المصور، له الاسماء الحسنی ، او، الله) ، (و خالق ، و باری ء، و مصور، است و او دارای اسماء حسنی است) ، آنرا یکی از اسماء نامبرده شمرده است ، و این اسم در قرآن کریم در سه جا آمده ، که دو تای آنها در همین آیه است .

و اگر از میان همه اسماء حسنی که بمعنایش با این مورد مناسبند نام (باری ء) در این آیه اختصاص بذکر یافته ، شاید علتش این بوده باشد، که این کلمه قریب المعنای با کلمه خالق و موجد است ، که از ماده (ب ر ء) اشتقاق یافته ، وقتی میگوئی : (برء بیرء برائاً) معنایش این است که فلانی فلان چیز را جدا کرد، و خدایتعالی از این رو باری ء است ، که خلقت یا خلق را از عدم جدا می کند، و یا انسان را از زمین جدا می کند، پس کانه فرموده : (این توبه شما که یکدیگر کشتی باشد، هر چند سخت ترین اوامر خدا است ، اما خدائیکه شما را باین نابود کردن امر کرده ، همان کسی است که شما را هستی داده ، از عدم در آورده ، آنروز خیر شما را در هستی دادن بشما دید، و لذا ایجادتان کرد، امروز خیرتان را در این می بیند، که یکدیگر را بکشید، و چگونه خیرخواه شما نیست ؟ با اینکه شما را آفرید؟ پس انتخاب کلمه (باری ء)، و اضافه کردن آن بضمیر (کم شما)، در جمله (بارئکم) ، برای اشعار بخصوصیت است ، تا محبت خود را در دلهاشان برانگیزد.

(ذلکم خیر لکم عند بارئکم ظاهر آیه شریفه و ما قبل آن این است که این خطابها و انواع تعدیها و گناهانی که از بنی اسرائیل در این آیات شمرده ، همه آنها بهمه بنی اسرائیل نسبت داده شده ، با اینکه میدانیم آن گناهان از بعضی از ایشان سر زده ، و این برای آنست که بنی اسرائیل جامعه ای بودند، که قومیت در آنها شدید بود، چون یک تن بودند، در نتیجه اگر عملی از بعضی سر می زد، همه بدان راضی میشدند، و عمل بعضی را بهمه نسبت میدادند،

## صفحه ۹ قرآن

وَ إِذْ قُلْنَا ادْخُلُوا هَذِهِ الْقَرْيَةَ فَكُلُوا مِنْهَا حَيْثُ شِئْتُمْ رَغَدًا وَ ادْخُلُوا الْبَابَ سُجَّدًا وَ فَبَدَّلَ الَّذِينَ ظَلَمُوا قَوْلًا (فَوَلُّوا حِطَّةً نَعْفِرْ لَكُمْ خَطَايَاكُمْ وَ سَنَزِيدُ الْمُحْسِنِينَ) (۵۸) غَيْرَ الَّذِي قِيلَ لَهُمْ فَانزَلْنَا عَلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا رِجْزًا مِنَ السَّمَاءِ بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ (۵۹) وَ إِذِ اسْتَسْقَى مُوسَى لِقَوْمِهِ فَقُلْنَا اضْرِبْ بِعَصَاكَ الْحَجَرَ فَانفَجَرَتْ مِنْهُ اثْنَتَا عَشْرَةَ عَيْنًا قَدْ عَلِمَ كُلُّ أُنَاسٍ مَشْرَبَهُمْ كُلُوا وَ اشْرَبُوا مِنْ رِزْقِ اللَّهِ وَ لَا تَعْتُوا فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ (۶۰) وَ إِذْ قُلْتُمْ يَا مُوسَى لَنْ نَصْبِرَ عَلَى طَعَامٍ وَاحِدٍ فَادْعُ لَنَا رَبَّكَ يُخْرِجْ لَنَا مِمَّا تُنْبِتُ الْأَرْضُ مِنْ بَقْلِهَا وَ فِتْيَانِهَا وَ فُومِهَا وَ عَدْسِهَا وَ بَصَلِهَا قَالَ أَ تَسْتَبْدِلُونَ الَّذِي هُوَ أَدْنَى بِالَّذِي هُوَ خَيْرٌ اهْبِطُوا مِصْرًا فَإِنَّ لَكُمْ مَا

سَأَلْتُمْ وَ ضُرِبَتْ عَلَيْهِمُ الذَّلَّةُ وَ الْمَسْكَنَةُ وَ بَأُؤْ بِغَضَبٍ مِّنَ اللَّهِ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ كَانُوا  
يَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَ يَقْتُلُونَ النَّبِيِّينَ بِغَيْرِ الْحَقِّ ذَلِكَ بِمَا عَصَوْا وَ كَانُوا  
يَعْتَدُونَ (٦١)

و لا تَعْنُوا) الخ، کلمه عیث، و عثی، هر دو بمعنای شدیدترین فساد است و قِتَائِهَا وَ  
رَجْزاً مِّنَ السَّمَاءِ) رجز بمعنای) \* فُومِهَا) الخ، قنای خیار، و فوم سیر، و یا گندم است  
.. عذابست

ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ كَانُوا يَكْفُرُونَ) الخ، این جمله تعلیل) \* وَ بَأُؤْ بِغَضَبٍ) یعنی برگشتند) \* (. \*  
ذَلِكَ بِمَا عَصَوْا) الخ، این نیز تعلیل آن تعلیل است، در نتیجه نافرمانی) \* مطالب قبل است  
و مداومت آنان در تجاوز، علت کفرشان بآیات خدا و پیغمبر کشی شد، هم چنان که در جای  
دیگر عاقبت نافرمانی را کفر دانسته، و فرموده: ((ثُمَّ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ أَسَاؤُا السُّوَايِ، أَنْ  
كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ، وَ كَانُوا بِهَا يَسْتَهْزِؤْنَ))، پس عاقبت آنها که بدی می کردند، این شد که بآیات  
خدا تکذیب نموده آنها را استهزاء کنند)، [١] و در تعلیل دوم که تعلیل بمعصیت است،  
وجهی است که در بحث بعدی خواهد آمد انشاء الله تعالی  
٠٢:٤٩ بعد از ظهر

## صفحه ١٠ قرآن

إِنَّ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَ الَّذِينَ هَادُوا وَ النَّصْرَى وَ الصَّبِيئِينَ مَن ءَامَنَ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ وَ عَمِلَ  
صَالِحًا فَلَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَ لَا هُمْ يَحْزَنُونَ (٦٢)

ترجمه آیه

بدرستی کسانی که مؤمنند و کسانی که یهودی و نصرانی و صابئی هستند هر کدام بخدا و  
دنیاى دیگر معتقد باشند و کارهای شایسته کنند پاداش آنها پیش پروردگارشان است نه  
بیمی دارند و نه غمگین شوند

## ایمان ظاهری و ایمان واقعی

در این آیه مسئله ایمان تکرار شده ، و منظور از ایمان دومى بطوریکه از سیاق استفاده  
میشود، حقیقت ایمان است ، و این تکرار می فهماند: که مراد از (الذین آمنوا)، در ابتدای  
کسانی هستند که ایمان ظاهری دارند، و باین نام و باین سمت شناخته شده اند،

بنابر این معنای آیه این میشود: (این نامها و نامگذاریها که دارید، از قبیل مؤمنین ، یهودیان ، مسیحیان ، صابئیان ، اینها نزد خدا هیچ ارزشی ندارد، نه شما را مستحق پاداشی می کند، و نه از عذاب او ایمن میسازد).

همچنانکه یهود و نصاری بنا بحکایت قرآن می گفته اند: (لن یدخل الجنة ، الا من کان هودا او نصاری )، (داخل بهشت نمیشود، مگر کسی که (بخيال ما یهودیان ) یهودی باشد، و یا کسیکه (بزعم ما مسیحیان )، نصاری باشد)، بلکه تنها ملاک کار، و سبب احترام ، و سعادت ، حقیقت ایمان بخدا و روز جزاء است ، و نیز عمل صالح است .  
و بهمین جهت در آیه شریفه نفرمود: (من آمن منهم )، (هر کس از ایشان ایمان بیاورد)، یعنی ضمیری بموصول (الذین ) برنگرداند، با اینکه در صله برگرداندن ضمیر بموصول لازم بود، تا آن فائده موهومی را که این طوائف برای نامگذاریهای خود خیال می کردند، تقریر نکرده باشد، چون اگر ضمیر برمی گرداند، نظم کلام ، این تقریر و امضاء را می رسانید.

وَ إِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَكُمْ وَ رَفَعْنَا فَوْقَكُمُ الطُّورَ خُذُوا مَا آتَيْنَاكُمْ بِقُوَّةٍ وَ اذْكُرُوا مَا فِيهِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ (۶۳)

از سیاق آیه ، که اول پیمان گرفتن را، و امر بقدرانی از دین را، ذکر نموده و در آخر آیه یادآوری آنچه در کتابست خاطر نشان کرده ، و مسئله ریشه کن کردن کوه طور را در وسط این دو مسئله جای داده ، بدون اینکه علت اینکار را بیان کند، بر می آید: که مسئله کندن کوه ، برای ترساندن مردم بعظمت قدرت خدا است ، نه برای اینکه ایشانرا مجبور بر عمل بکتابیکه داده شده اند بسازد، و گرنه اگر منظور اجبار بود، دیگر وجهی برای میثاق گرفتن نبود. پس اینکه بعضی گفته اند: (بلند کردن کوه ، و آنرا بر سر مردم نگه داشتن ، اگر بظاهرش باقی بگذاریم ، آیتی معجزه بوده ، که مردم را مجبور و مکره بر عمل می کرده ، و این با آیه : (لا اکراه فی الدین )، و آیه : (اءفانت تکره الناس حتی یکونوا مؤمنین )، (آیا تو میتوانی مردم را مجبور کنی ، که ایمان بیاورند؟) نمیسازد، حرف صحیحی نیست ، برای اینکه همانطور که گفتیم ، آیه شریفه بیش از این دلالت ندارد، که قضیه کندن کوه ، و بالای سر مردم نگه داشتن آن ، صرفا جنبه ترساندن داشته ، و اگر صرف نگه داشتن کوه بالای سر بنی اسرائیل ، ایشانرا مجبور بایمان و عمل می کرد، بایستی بگوئیم : بیشتر معجزات موسی (ع)، نیز باعث اکراه و اجبار شده .

وَ لَقَدْ عَلَّمْتُمُ الَّذِينَ اعْتَدُوا مِنْكُمْ فِي السَّبْتِ فَقُلْنَا لَهُمْ كُونُوا قِرَدَةً خَاسِئِينَ (۶۵)

کونوا قرده خاسئین یعنی میمونهای خوار و بیمقدار باشید.

فجعلناها نکالا... یعنی ما این عقوبت مسخ را مایه عبرت کردیم ، تا همه از آن عبرت بگیرند، و کلمه (نکال) عبارتست از عمل توهین آمیز، نسبت بیک نفر، تا دیگران از سرنوشت او عبرت بگیرند.

اگر انسانی را فرض کنیم ، که صورت انسانیش بصورت نوعی دیگر از انواع حیوانات ، از قبیل میمون ، و خوک ، مبدل شده باشد، که صورت حیوانیت روی صورت انسانیش نقش بسته ، و چنین کسی انسانی است خوک ، و یا انسانی است میمون ، نه اینکه بکلی انسانیتش باطل گشته ، و صورت خوکی و میمونی بجای صورت انسانیش نقش بسته باشد.

پس وقتی انسان در اثر تکرار عمل ، صورتی از صور ملکات را کسب کند، نفسش بآن صورت متصور می شود، و هیچ دلیلی نداریم بر محال بودن اینکه نفسانیات و صورتهای نفسانی همانطور که در آخرت مجسم میشود، در دنیا نیز از باطن بظاهر در آمده ، و مجسم شود.

در سابق هم گفتیم : که نفس انسانیت در اول حدوثش که هیچ نقشی نداشت ، و قابل و پذیرای هر نقشی بود، می تواند بصورتهای خاصی متنوع شود، بعد از ابهام مشخص ، و بعد از اطلاق مقید شود، و بنابراین همانطور که گفته شد، انسان مسخ شده ، انسان است و مسخ شده ، نه اینکه مسخ شده ای فاقد انسانیت باشد (دقت فرمائید).

در جرائد روز هم ، از اخبار مجامع علمی اروپا و آمریکا چیزهائی میخوانیم ، که امکان زنده شدن بعد از مرگ را تاءیید می کند، و همچنین مبدل شدن صورت انسان را بصورت دیگر یعنی مسخ را جائز می شمارد،

وَ إِذْ قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تَذْبَحُوا بَقَرَةً قَالُوا أَ تَتَّخِذُنَا هُزُوًا قَالَ أَعُوذُ بِاللَّهِ أَنْ أَكُونَ مِنَ الْجَاهِلِينَ (۶۷)

و اذ قال موسی لقومه ... خطاب در این آیه برسول خدا ۶ است و کلامی است در صورت داستان ، و مقدمه ایست توضیحی ، برای خطاب بعدی ، و در آن نامی از علت کشتن گاو، و نتیجه ای که از آن منظور است ، نبرده ، بلکه سر بسته فرموده : خدا دستور داده گاوی را بکشید، و اما اینکه چرا بکشید، و کشتن آن چه فائده ای دارد؟ هیچ بیان نکرد،

تا حس کنجاوی شنونده تحریک شود، و در مقام تجسس بر آید، تا وقتی علت را شنید، بهتر آنرا تحویل بگیرد، و ارتباط میان دو کلام را بهتر بفهمد.

و بهمین جهت وقتی بنی اسرائیل فرمان : (ان الله يامرکم ان تذبحوا بقرة) را شنیدند، تعجب کردند، و جز اینکه کلام موسی پیغمبر خدا را حمل بر این کنند که مردم را مسخره کرده ، محمل دیگری برای گاوکشی نیافتند، چون هر چه فکر کردند، هیچ رابطه ای میان درخواست خود، یعنی داوری در مسئله آن کشته ، و کشف آن جنایت ، و میان گاوکشی نیافتند، لذا گفتند: آیا ما را مسخره می کنی ؟.

و منشاء این اعتراضشان ، نداشتن روح تسلیم ، و اطاعت ، و در عوض داشتن ملکه استکبار، و خوی نخوت و سرکشی بود، و باصطلاح میخواستند بگویند: ما هرگز زیر بار تقلید نمی رویم ، و تا چیز را نبینیم ، نمی پذیریم ، همچنانکه در مسئله ایمان بخدا باو گفتند: (لن نومن لک ، حتی نری الله جهرة) ، ما بتو ایمان نمی آوریم ، مگر وقتی که خدا را فاش و هویدا ببینیم).

و باین انحراف مبتلا نشدند، مگر بخاطر اینکه میخواستند در همه امور استقلال داشته باشند، چه اموری که در خور استقلالشان بود، و چه آن اموری که در خور آن نبود، لذا احکام جاری در محسوسات را در معقولات هم جاری می کردند، و از پیامبر خود میخواستند: که پروردگارشان را بحس باصره آنان محسوس کند، و یا می گفتند: (یا موسی اجعل لنا الهاء، کما لهم آلهة ، قال انکم قوم تجهلون) ، ای موسی برای ما خدائی درست کن ، همانطور که آنان خدایانی دارند، گفت : براستی شما مردمی هستید که میخواهید همیشه نادان بمانید، و خیال می کردند: پیغمبرشان هم مثل خودشان بوالهوس است ، و مانند آنان اهل بازی و مسخرگی است ، لذا گفتند: آیا ما را مسخره می کنی ؟ یعنی مثل ما سفیه و نادانی ؟ تا آنکه این پندارشان را رد کرد، و فرمود: (اعوذ بالله ان اکون من الجاهلین) ، و در این پاسخ از خودش چیزی نگفت ، و فرمود: من جاهل نیستم ، بلکه فرمود: پناه بخدا می برم از اینکه از جاهلان باشم ، خواست تا بعصمت الهی که هیچوقت تخلف نمی پذیرد، تمسک جوید، نه بحکمت های مخلوقی ، که بسیار تخلف پذیر است ، (بشهادت اینکه می بینیم ، چه بسیار آلودگانی که علم و حکمت دارند، ولی از آلودگی جلوگیری ندارند).

## صفحه ۱۱ قرآن

ثُمَّ قَسَتْ قُلُوبُكُمْ مِّنْ بَعْدِ ذَلِكَ فَهِيَ كَالْحِجَارَةِ أَوْ أَشَدُّ قَسْوَةً وَإِنَّ مِنَ الْحِجَارَةِ لَمَا يَتَفَجَّرُ مِنْهُ الْأَنْهَارُ وَإِنَّ مِنْهَا لَمَا يَشْفَقُ فَيَخْرُجُ مِنْهُ الْمَاءُ وَإِنَّ مِنْهَا لَمَا يَهْبِطُ مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ وَمَا اللَّهُ بِغَفِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ (۷۴)

ثم قست قلوبكم من بعد ذلك ، فهي كالحجارة ، او اشد قسوة ... کلمه قسوة وقتی در خصوص قلب استعمال میشود، معنی صلابت و سختی را میدهد، و بمنزله صلابت سنگ است ، و کلمه (اعو) بمعنای (بل) است ، و مراد باینکه بمعنای (بلکه) است ، این استکه معنایش با مورد (بلکه) منطبق است .

آیه شریفه شدت قساوت قلوب آنان را، اینطور بیان کرده : که (بعضی از سنگها احیاناً می شکافند، و نهرها از آنها جاری میشود)، و میانه سنگ سخت ، و آب نرم مقابله انداخته ، چون معمولاً هر چیز سختی را بسنگ تشبیه می کنند، همچنانکه هر چیز نرم و لطیفی را بآب مثل می زنند، می فرماید: سنگ بآن صلابتش می شکافد، و انهاری از آب نرم از آن بیرون می آید، ولی از دلهای اینان حالتی سازگار با حق بیرون نمیشود، حالتی که با سخن حق ، و کمال واقعی ، سازگار باشد.

(و ان منها لما يهبط من خشية الله ) الخ ، هبوط سنگها همان سقوط و شکافتن صخره های بالای کوهها است ، که بعد از پاره شدن تکه های آن در اثر زلزله ، و یا آب شدن یخهای زمستانی ، و جریان آب در فصل بهار، بپائین کوه سقوط می کند.

و اگر این سقوط را که مستند بعوامل طبیعی است ، هبوط از ترس خدا خوانده ، بدین جهت است که همه اسباب بسوی خدای مسبب الاسباب منتهی میشود، و همینکه سنگ در برابر عوامل خاص بخود متاثر گشته و تاثر آنها را می پذیرد، و از کوه می غلظد، همین خود پذیرفتن و تاثر از امر خدای سبحان نیز هست ، چون در حقیقت خدا باو امر کرده که سقوط کند، و سنگها هم بطور تکوین ، امر خدایرا می فهمند، همچنانکه قرآن کریم می فرماید: (و ان من شیء الا یسبح بحمده و لکن لا تفقهون تسبیحهم )، هیچ موجودی نیست ، مگر آنکه با حمد خدا، پروردگارش را تسبیح میگوید، ولی شما تسبیح آنها را نمی فهمید و نیز فرموده : (کل له قانتون )، همه در عبادت اویند، و خشیت جز همین انفعال شعوری ، چیز دیگری نیست ، و بنابراین سنگ کوه از خشیت خدا فرو می غلظد، و آیه شریفه جاری مجرای آیه : (و یسبح الرعد بحمده ، و الملائکه من خیفته )، رعد بحمد خدا و ملائکه از ترس ، او را تسبیح میگویند).

أَفَتَطْمَعُونَ أَنْ يُؤْمِنُوا لَكُمْ وَقَدْ كَانَ فَرِيقٌ مِّنْهُمْ يَسْمَعُونَ كَلِمَ اللَّهِ ثُمَّ يَحَرُّوْنَ مِنْ بَعْدِ مَا عَقَلُوْهُ وَهُمْ يَعْلَمُونَ (٧٥)

سیاق این آیات ، مخصوصاً ذیل آنها، این معنا را دست میدهد: که یهودیان عصر بعثت ، در نظر کفار، و مخصوصاً کفار مدینه ، که همسایگان یهود بودند، از پشتیبانان پیامبر

اسلام شمرده میشدند، چون یهودیان ، علم دین و کتاب داشتند، و لذا امید به ایمان آوردن آنان بیشتر از اقوام دیگر بود، و همه ، توقع این را داشتند که فوج فوج بدین اسلام در آیند، و دین اسلام را تائید و تقویت نموده ، نور آنرا منتشر، و دعوتش را گسترده سازند.

ولکن بعد از آنکه رسول خدا ۶ بمدینه مهاجرت کرد، یهود از خود رفتاری را نشان داد، که آن امید را مبدل به یأس کرد، و بهمین جهت خدای سبحان در این آیات می فرماید: (افتطمعون ان یؤ منوالکم؟ و قد کان فریق منهم یسمعون کلام الله ،) الخ ، یعنی آیا انتظار دارید که یهود بدین شما ایمان بیاورد، در حالیکه یک عده از آنان بعد از شنیدن آیات خدا، و فهمیدنش ، آنرا تحریف کردند، و خلاصه کتمان حقایق ، و تحریف کلام خدا رسم دیرینه این طائفه است ، پس اگر نکول آنانرا از گفته های خودشان می بینند، و می بینید که امروز سخنان دیروز خود را حاشا می کنند، خیلی تعجب نکنید.

افتطمعون ان یؤ منوالکم در این آیه التفاتی از خطاب به بنی اسرائیل ، خطاب به رسول خدا ۶ مسلمانان بکار رفته ، و با اینکه قبلا همه جا خطاب به یهود بود، در این آیه یهود غایب فرض شده ، و گویا و جهش این باشد که بعد از آنکه داستان بقره را ذکر کرد، و در خود آن داستان ناگهان روی سخن از یهود برگردانید، و یهود را غایب فرض کرد، برای اینکه داستان را از تورات خود دزدیده بودند، لذا در این آیه خواست تا همان سیاق غیبت را ادامه داده ، بیان را با سیاق غیبت تمام کند، و در سیاق غیبت به تحریف توراتشان اشاره نماید، لذا دیگر روی سخن بایشان نکرد، و بلکه ایشان را غایب گرفت

## صفحه ۱۲ قرآن

بَلَىٰ مَنْ كَسَبَ سَيِّئَةً وَأَحَاطَتْ بِهِ خَطِيئَتُهُ فَأُولَٰئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ (۸۱)

### معنای خطیئه و سرنوشت انسان محاط بدن

بلی من کسب سیئه ، و احاطت به خطیئته ... کلمه خطیئه بمعنای آن حالتی است که بعد از ارتکاب کار زشت بدل انسان دست میدهد، و بهمین جهت بود که بعد از ذکر کسب سیئه ، احاطه خطیئه را ذکر کرد، و احاطه خطیئه (که خدا همه بندگان را از این خطر حفظ فرماید،) باعث میشود که انسان محاط بدان ، دستش از هر راه نجاتی بریده شود، کانه آنچنان خطیئه او را محاصره کرده ، که هیچ راه و روزنه ای برای اینکه هدایت بوی روی آورد، باقی نگذاشته ، در نتیجه چنین کسی جاودانه در آتش خواهد بود، و اگر در قلب او مختصری ایمان وجود داشت و یا از اخلاق و ملکات فاضله که منافی با حق نیستند، از قبیل انصاف ، و خضوع ، در برابر حق ، و نظیر این دو پرتوی می بود،

قطعا امکان این وجود داشت ، که هدایت و سعادت در دلش رخنه یابد، پس احاطه خطیئه در کسی فرض نمیشود، مگر با شرک بخدا، که قرآن درباره اش فرموده : (ان الله لا یغفر ان یشرک به ، و یغفر ما دون ذلک لمن یشاء)، (خدا این جرم را که بوی شرک بورزند، نمی آمرزد، و پائین تر از آنرا از هر کس بخواهد می آمرزد)، و نیز از جهتی دیگر، مگر با کفر و تکذیب آیات خدا که قرآن درباره اش می فرماید: (و الذین کفروا و کذبوا بآیاتنا اولئک اصحاب النار هم فیها خالدون )، (و کسانی که کفر بورزند، و آیات ما را تکذیب کنند، اصحاب آتشد، که در آن جاودانه خواهند بود)، پس در حقیقت کسب سیئه ، و احاطه خطیئه بمنزله کلمه جامعی است برای هر فکر و عملی که خلود در آتش بیاورد.

وَ إِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَ بَنِي إِسْرَائِيلَ لَا تَعْبُدُونَ إِلَّا اللَّهَ وَ بِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا وَ ذِي الْقُرْبَىٰ وَ الْيَتَامَىٰ وَ الْمَسْكِينِ وَ قُولُوا لِلنَّاسِ حُسْنًا وَ أَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَ آتُوا الزَّكَاةَ ثُمَّ تَوَلَّيْتُمْ إِلَّا قَلِيلًا مِّنْكُمْ وَ أَنْتُمْ مُّعْرِضُونَ (۸۳)

بالوالدین احسانا این جمله امر و یا بگو خبری بمعنای امر است ، و تقدیر آن (احسنوا بالوالدین احسانا، و ذی القربی ، و الیتامی ، و المساکین ) میباشد، ممکن هم هست تقدیر آنرا (و تحسنون بالوالدین احسانا) گرفت ، (خلاصه کلام اینکه کلمه (احسانا) مفعول مطلق فعلی است تقدیری حال یا آن فعل صیغه امر است ، و یا جمله خبری )

رعایت ترتیب در طبقاتیکه امر به احسان آنها شده است

نکته دیگریکه در آیه رعایت شده ، این است که در طبقاتیکه امر باحسان بآنان نموده ، ترتیب را رعایت کرده ، اول آن طبقه ای را ذکر کرده ، که احسان باو از همه طبقات دیگر مهم تر است ، و بعد طبقه دیگری را ذکر کرده ، که باز نسبت بسایر طبقات استحقاق بیشتری برای احسان دارد، اول پدر و مادران را ذکر کرده ، که پیداست از هر طبقه دیگری باحسان مستحق ترند، چون پدر و مادر ریشه و اصلی است که آدمی بآن دو اتکاء دارد، و جوانه وجودش روی آن دو تنه روئیده ، پس آندو از سایر خویشاوندان بآدمی نزدیک ترند. بعد از پدر و مادر، سایر خویشاوندان را ذکر کرده ، و بعد از خویشاوندان ، در میانه اقرباء، یتیم را مقدم داشته ، چون ایتم بخاطر خوردسالی ، و نداشتن کسیکه متکفل و سرپرست امورشان شود، استحقاق بیشتری برای احسان دارند، (دقت بفرمائید).

کلمه (یتامی) جمع یتیم است ، که بمعنای کودک پدر مرده است ، و بکودکی که مادرش مرده باشد، یتیم نمیگویند، بعضی گفته اند: یتیم در انسانها از طرف پدر، و در سایر حیوانات از طرف مادر است .

کلمه (مساکین) جمع مسکین است ، و آن فقیر ذلیلی است که هیچ چیز نداشته باشد، و کلمه (حسنا) مصدر بمعنای صفت است ، که بمنظور مبالغه در کلام آمده ، و در بعضی ((قرائنها آن را (حسنا) بفتحه حاء و

فتحه سین خوانده شده است ، که بنا بر آن قرائت ، صفت مشبیه میشود، و بهر حال معنای جمله این استکه (بمردم سخن حسن بگوئید)

## صفحه ۱۳ قرآن

وَ إِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَكُمْ لَا تَسْفِكُونَ دِمَاءَكُمْ وَ لَا تَخْرُجُونَ أَنْفُسَكُمْ مِنْ دِيَارِكُمْ ثُمَّ أَقْرَرْتُمْ وَ أَنْتُمْ تَشْهَدُونَ (۸۴) ثُمَّ أَنْتُمْ هُوَ لَاءِ تَقْتُلُونَ أَنْفُسَكُمْ وَ تَخْرُجُونَ فَرِيقًا مِنْكُمْ مِنْ دِيَارِهِمْ تَظَاهَرُونَ عَلَيْهِمْ بِالْإِثْمِ وَ الْعُدْوَانِ وَ إِنْ يَأْتُواكُمْ أُسَارَى تُفَادُوهُمْ وَ هُوَ مُحَرَّمٌ عَلَيْكُمْ إِخْرَاجُهُمْ أَ فَتُؤْمِنُونَ بِبَعْضِ الْكِتَابِ وَ تَكْفُرُونَ بِبَعْضٍ فَمَا جَزَاءُ مَنْ يَفْعَلُ ذَلِكَ مِنْكُمْ إِلَّا خِزْيٌ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يُرْتَدُونَ إِلَى أَشَدِّ الْعَذَابِ وَ مَا لِلَّهِ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ (۸۵) أُولَئِكَ الَّذِينَ اشْتَرُوا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا بِالْآخِرَةِ فَلَا يُخَفَّفُ عَنْهُمْ الْعَذَابُ وَ لَا هُمْ يُنصَرُونَ (۸۶) وَ لَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ وَ قَفَّيْنَا مِنْ بَعْدِهِ بِالرُّسُلِ وَ آتَيْنَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ الْبَيِّنَاتِ وَ أَيْدِنَاهُ بِرُوحِ الْقُدْسِ أَ فَكُلَّمَا جَاءَكُمْ رَسُولٌ بِمَا لَا تَهْوَى أَنْفُسُكُمْ اسْتَكْبَرْتُمْ فَفَرِيقًا كَذَّبْتُمْ وَ فَرِيقًا وَ قَالُوا قُلُوبُنَا غُلْفٌ بَلْ لَعَنَهُمُ اللَّهُ بِكُفْرِهِمْ فَقَلِيلًا مَّا يُؤْمِنُونَ (۸۸) ((تَقْتُلُونَ (۸۷)

این آیه شریفه با نظم بدیعی که دارد، در آغاز با سیاق غیبت آغاز شده، و در آخر با سیاق خطاب ختم میشود،

شاید وجه این دگرگونی‌ها، این باشد که در آیات قبل، اصل داستان بنی اسرائیل با سیاق

خطاب شروع شد، چون میخواست ایشان را سرزنش کند، و این سیاق هم چنان کوبنده پیش آمد، تا بعد از داستان بقره، بخاطر نکته‌ای که ایجاب می‌کرد، و بیانش گذشت، مبدل

بسیاق غیبت شد، تا کار منتهی شد بآیه مورد بحث، در آنجا نیز مطلب با سیاق غیبت (شروع میشود، و می‌فرماید، (وَ إِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَ بَنِي إِسْرَائِيلَ لَا تَسْفِكُونَ دِمَاءَكُمْ) الخ، این جمله باز مانند جمله قبل، امری است بصورت جمله خبری، (تَظَاهَرُونَ عَلَيْهِمْ) الخ، کلمه (تظاهر) از مصدر (تظاهر) است، و مظاهره بمعنای معاونت است، چون ظهیر بمعنای عون و یاور است، و از کلمه (ظهر- پشت) گرفته شده، چون یاور آدمی پشت آدمی را محکم وَ هُوَ مُحَرَّمٌ عَلَيْكُمْ إِخْرَاجُهُمْ) ضمیر (هو) ضمیر قصه و یا شان است، و این (می‌کند معنا را می‌دهد (مطلب از این قرار است، که برون کردن آنان بر شما حرام است) مانند (ضمیر (هو) در جمله ((قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ))، بگو مطلب بدین قرار است، که الله یگانه است أَ فَتُؤْمِنُونَ بِبَعْضِ الْكِتَابِ) الخ یعنی چه فرقی هست میان گرفتن فدیة؟ و بیرون کردن؟) \* که حکم فدیة را گرفتید، و حکم حرمت اخراج را رها کردید، با اینکه هر دو حکم، در کتاب بود، آیا ببعضی از کتاب ایمان می‌آوردید، و بعضی دیگر را ترک می‌کنید، و کفر و قفینا) الخ این کلمه از مصدر تقفیه است، که بمعنای پیروی است، و از (می‌ورزید؟ کلمه (قفا) پشت گردن گرفته شده، کانه شخص پیرو، پشت گردن و دنبال سر پیشرو خود وَ آتَيْنَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ الْبَيِّنَاتِ) الخ، بزودی در سوره آل عمران انشاء) \* حرکت می‌کند وَ قَالُوا قُلُوبُنَا غُلْفٌ) کلمه (غلف) جمع اغلف است، و (الله پیرامون این آیه بحث می‌کنیم اغلف از ماده غلاف است، و معنای جمله این است که در پاسخ گفتند: دل‌های ما در زیر غلافها و لفافه‌ها، و پرده‌ها قرار دارد، و این جمله نظیر آیه: ((وَ قَالُوا قُلُوبُنَا فِي أَكِنَّةٍ مِمَّا نَدْعُونَ إِلَيْهِ))، گفتند: دل‌های ما در کنانه‌ها است، از آنچه شما ما را بدان میخوانید) [۱] میباشد، و این تعبیر در هر دو آیه کنایه است از اینکه ما نمیتوانیم بآنچه شما دعوتمان می‌کنید گوش فرا دهیم

## صفحه ۱۴ قرآن

وَ لَمَّا جَاءَهُمْ كِتَابٌ مِّنْ عِنْدِ اللَّهِ مُصَدِّقٌ لِّمَا مَعَهُمْ وَ كَانُوا مِنْ قَبْلُ يَسْتَفْتِحُونَ عَلَى الَّذِينَ كَفَرُوا فَلَمَّا جَاءَهُمْ مَا عَرَفُوا كَفَرُوا بِهِ فَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الْكَافِرِينَ (۸۹)  
 بِنُسْمَا اشْتَرَوْا بِهِ أَنْفُسَهُمْ أَنْ يَكْفُرُوا بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ بَغْيًا أَنْ يَنْزِلَ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ عَلَى مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ فَبَاءُوا بِغَضَبٍ عَلَى غَضَبٍ وَ لِلْكَافِرِينَ عَذَابٌ مُّهِينٌ (۹۰)

لما جائهم از سیاق بر می‌آید که مراد از این کتاب، قرآن است.

و كانوا من قبل يستفتحون على الذين كفروا و نیز از سیاق استفاده میشود که قبل از بعثت ، کفار عرب متعرض یهود میشدند، و ایشانرا آزار می کردند، و یهود در مقابل ، آرزوی رسیدن بعثت خاتم الانبیاء ۶ می کرده اند، و می گفته اند: اگر پیغمبر ما که تورات از آمدنش خبر داده مبعوث شود، و نیز بگفته تورات به مدینه مهاجرت کند، ما را از این ذلت و از شر شما اعراب نجات میدهد.

و از کلمه (كانوا) استفاده میشود این آرزو را قبل از هجرت رسول خدا ۶ همواره می کرده اند، به حدی که در میان همه کفار عرب نیز معروف شده بود و معنای جمله : (فلما جائهم ما عرفوا) الخ ،

این است که چون پیامد آنکسی که وی را می شناختند، یعنی نشانیهای تورات که در دست داشتند با او منطبق دیدند، بآن جناب کفر ورزیدند.

(بئسما اشتروا) این آیه علت کفر یهود را با وجود علمی که بحقانیت اسلام داشتند، بیان می کند، و آنرا منحصرأ حسد و ستم پیشگی میداند و بنابراین کلمه (بغیا) مفعول مطلق نوعی است ، و جمله (ان ينزل الله ) الخ ، متعلق بهمان مفعول مطلق است ، (فباؤ ا بغضب علی غضب ) حرف باء در کلمه (بغضب ) بمعنای مصاحبت و یا تبیین است و معنای جمله این است که ایشان با داشتن غضبی بخاطر کفرشان بقرآن ، و غضبی بعلت کفرشان بتورات که از پیش داشتند از طرفداری قرآن برگشتند، و حاصل معنای آیه این است که یهودیان قبل از بعثت رسول خدا ۶ و هجرتش بمدینه پشتیبان آنحضرت بودند، و همواره آرزوی بعثت او و نازل شدن کتاب او را می کشیدند، ولی همینکه رسول خدا ۶ مبعوث شد، و به سوی ایشان مهاجرت کرد، و قرآن بر وی نازل شد، و با اینکه او را شناختند، که همان کسی است که سالها آرزوی بعثت و هجرتش را می کشیدند مع ذلک حسد بر آنان چیره گشت ، و استکبار و پلنگ دماغی جلوگیری از آمدن او را انجام دادند، و اینک بوی ایمان بیاورند، لذا بوی کفر ورزیده ، گفته های سابق خود را انکار کردند، همانطور که به تورات خود کفر ورزیدند، و کفرشان باسلام ، کفری بالای کفر شد. بحث روایتی (شامل روایاتی در ذیل آیات گذشته )

وَ إِذَا قِيلَ لَهُمْ ءَامِنُوا بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ قَالُوا نُوْمِنُ بِمَا أَنْزَلَ عَلَيْنَا وَ يَكْفُرُونَ بِمَا وَرَاءَهُ وَ هُوَ الْحَقُّ مُصَدِّقًا لِّمَا مَعَهُمْ قُلْ فَلِمَ تَقْتُلُونَ أَنْبِيَاءَ اللَّهِ مِنْ قَبْلُ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ (۹۱)

قل فلم تقتلون ... فاء در کلمه (فلم ، پس چرا) فاء تفریع است چون سؤال از اینکه (پس چرا پیامبران خدا را کشتید؟) فرع و نتیجه دعوی یهود است ، که می گفتند: ((نؤمن بما انزل علينا، تنها بتورات که بر ما نازل شده ایمان داریم )، و حاصل سؤال این است که : اگر اینکه میگوئید: (ما تنها به تورات ایمان داریم ) حق است ، و راست میگوئید، پس

چرا پیامبران خدا را می کشتید؟، و چرا با گوساله پرستی بموسی کفر ورزیدید؟ و چرا در هنگام پیمان دادن که کوه طور بالای سرتان قرار گرفته بود گفتید: (سمعنا و عصینا) شنیدیم و نافرمانی کردیم .